



لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارش و عوام‌گرایی

محسن عباس‌زاده‌مرزبالی^۱

محمدحسن حبیب‌زاده‌شیرازی^۲

چکیده

لیبرال دموکراسی غربی در تاریخ خود با بحران‌های مختلفی روبه‌رو شده است. بحران کنونی تباری دوگانه دارد؛ از یک سو، گرایش به تشکیل دولت پنهان شبه‌الیگارشیک و از سوی دیگر، شبح همیشگی عوام‌گرایی. سوال اصلی مقاله این است که منشا این معضل دو چهره چیست و هر یک چه پیامدهایی برای نظم دموکراتیک به دنبال دارند؟ فرضیه مقاله این است که معضل پیش‌گفته ریشه در مواجهه‌ی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه از دو بُعد لیبرال دموکراسی دارد. از یک سو، نخبه‌گرایی نهفته در بطن ساختارهای لیبرال - سرمایه‌دارانه (و در شکل افراطی آن، نو لیبرال) که نظام سیاست‌گذاری دموکراسی مدرن را بازتابی از نیازهای «سرمایه» می‌سازد و از سوی دیگر، عوام‌گرایی نهفته در بطن ساختارهای دموکراتیک که مطالبه «مردم عادی» را دستاویز تضعیف حکومت قانون قرار می‌دهد. به منظور توجیه این فرضیه، از مقایسه میان دو رویکرد در توضیح مشروعیت بهره گرفته می‌شود: رویکرد فلسفی (برداشت هنجاری) و رویکرد جامعه‌شناسانه (برداشت توصیفی). روش تحقیق مقاله توصیفی - تحلیلی، و گردآوری مطالب به شیوه مطالعه کتابخانه‌ای است. نتیجه آن که، رفع معضل دموکراسی مدرن ضرورت تقویت کیفیت مشارکتی برای تعادل بخشی میان حقوق اقلیت و اکثریت را برجسته می‌سازد؛ در چارچوب دموکراسی مشارکتی می‌توان دو برداشت هنجاری و توصیفی از مشروعیت دموکراتیک را همپوشان دید.

کلمات کلیدی

دموکراسی نمایندگی، لیبرالیسم، سرمایه‌داری، نخبه‌گرایی، پوپولیسم، دموکراسی مشارکتی.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. (نویسنده مسئول) m.abbaszadeh@umz.ac.ir

۲- دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. mrhabibzadeh@yahoo.com

دموکراسی واژه‌ای است که از دو قسمت دموس^۱ و کراتوس^۲ تشکیل شده است. «دموس» می‌تواند هم به معنای کلیه شهروندانی باشد که در پولیس یا دولت-شهر زندگی می‌کنند و هم به معنای «اراذل و اوباش» یا «توده عوام» یا «قشرهای فرودست» بکار رود. «کراتوس» می‌تواند هم به معنای «قدرت» و هم به معنای «قانون» باشد که این دو معنای یکسانی ندارند. زیرا می‌توان گروه‌ها یا افرادی را به تصور درآورد که بی‌آنکه به صورت رسمی و مشهود حکومت کنند، دارای قدرت باشند. به این ترتیب، ممکن است در یک دموکراسی صوری، که به نظر می‌رسد مردم یا نمایندگان مردم حکومت می‌کنند، توزیع قدرت واقعی کاملاً غیردموکراتیک باشد. یا برعکس، در یک نظام سیاسی که در آن سلطنت یا اشراف به صورت فرمایشی حکومت می‌کنند شاید این واقعیت آشکار نباشد که قدرت واقعی در دستان مردم است. (آربلاستر، ۱۳۸۵: ۲۹)

نظام دموکراتیک مدرن به عنوان یک نظام سیاسی باز در نظر گرفته می‌شود که در آن گروه‌ها و افراد در حوزه خصوصی و عمومی از استقلال کاملی برخوردار هستند؛ قوانین بر روابط اجتماعی و سیاسی حاکم بوده و حقوق طبیعی و بشر رعایت می‌شود و قوه قضائیه با استقلال که دارد باید این اصول را با موارد عینی مطابقت دهد. اهداف نخبگان باید در بر دارنده اهداف، منافع و نیازهای عمومی و کنونی مردم باشد. (مسعودی و ساداتی‌زاده، ۱۳۹۴: ۷)

مسئله این است که آیا در لیبرال دموکراسی‌های موجود در غرب چنین کیفیتی مشاهده می‌شود یا، به عبارت دیگر، آیا توانسته‌اند فراتر از انتخابات، بین مردم و حکومت رابطه‌ای برقرار کنند. پرداختن به این مسئله از این جهت اهمیت دارد که چون هیچ جامعه‌ای بسیط نیست و در همه جوامع معمولاً تنوع قومی، زبانی، مذهبی و ... وجود دارد و این تنوعات به منزله شکاف‌های بالقوه‌ای عمل می‌کنند که در صورت ناتوانی حکومت‌ها در پاسخگویی به مطالبات مردم، شروع به فعال شدن می‌کنند و بر توان دولت تأثیر سوء می‌گذارند. (قوام، ۱۳۹۰: ۱۵۳) مطالعه اخیر سیاست در پی بحران‌های مالی در ۱۴۰ سال گذشته، یک الگوی ثابت را نشان می‌دهد: اکثریت احزاب کوچک می‌شوند؛ احزاب راست افراطی قدرت را به دست می‌آورند؛ قطبی شدن و تکه‌تکه شدن تشدید می‌شود؛ و عدم اطمینان به حکومت افزایش می‌یابد. (Galston, 2018: 10)

این مقاله، به دنبال بررسی وجهی از معضل فعلی دموکراسی، یعنی عدم برقراری نسبتی متوازن میان نخبگان و مردم در نظام حکمرانی است؛ معضلی که مجموعه‌ای از عوامل منجر به ظهور آن شده‌اند. از یک سو، نخبه‌گرایی پنهان در بعد لیبرال دموکراسی مدرن، جامعه مدنی و ساختار نهادی

نماینده‌گی در نظام دموکراتیک را در مقابل گرایش‌های پوپولیستی تضعیف کرده است. از سوی دیگر، اکثریت‌گرایی همبسته‌ی بعد دموکراتیک دموکراسی مدرن، یکپارچگی کثرت‌گرایانه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک را از هم می‌گسلاند و زمینه را برای یک اقتدارگرایی در پوشش مردم‌گرایی فراهم می‌آورد.

در این راستا، پژوهش حاضر بدنبال پاسخ به این سوال اصلی است که منشا این معضل دو چهره چیست و هر یک چه پیامدهایی برای نظم دموکراتیک به دنبال دارند؟ فرضیه مقاله این است که معضل پیش‌گفته ریشه در مواجهه‌ی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه از دو بُعد لیبرال دموکراسی دارد. از یک‌سو، نخبه‌گرایی نهفته در بطن ساختارهای لیبرال - سرمایه‌دارانه (و در شکل افراطی آن، نو لیبرال) که نظام سیاستگذاری دموکراسی مدرن را بازتابی از نیازهای سرمایه می‌سازد و از سوی دیگر، عوام‌گرایی نهفته در بطن ساختارهای دموکراتیک که رضایت مردم را دستاویز تضعیف حکومت قانون قرار می‌دهد. مقاله حاضر، به شیوه توصیفی-تحلیلی به اثبات فرضیه می‌پردازد تا از این طریق ضرورت اصلاح ساختار دموکراسی مدرن را برجسته سازد.

پیشینه پژوهش

در پیرامون موضوع این پژوهش می‌توان به دسته‌ای از آثار خارجی و داخلی اشاره کرد. در میان پژوهش‌های خارجی، دونوآ (۱۳۷۳) در مقاله‌ای با عنوان «آریستوکراسی تازه: حکومت شایسته‌ترین کسان در جهان امروز»، با الهام از نیچه در تعریفی نو و والا از آریستوکراسی و اعاده حیثیت از آن، عامل پایداری و ماندگاری آریستوکراسی را حفظ ارتباط با مردم می‌داند و تمایزی میان منش آریستوکراتیک و منش بورژوازی برقرار می‌سازد. مقاله حاضر، در انتقاد از وجوه منفی نظام سرمایه‌داری با مقاله مذکور همسویی دارد اما در تاکید بر راه‌حل، ایده‌های متاخر در خصوص دموکراسی مشارکتی را راهگشاتر می‌داند. گالستون (۲۰۱۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «چالش پوپولیست برای لیبرال دموکراسی» به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که چگونه عوام‌گرایی لیبرال دموکراسی را به چالش می‌کشد؟ بنابراین، از نظر تشخیص و بررسی خطر عوام‌گرایی برای دموکراسی با بخشی از پژوهش حاضر نزدیکی دارد هرچند به تحلیل مخاطرات گرایش‌های سرمایه‌دارانه‌ی مفرط برای دموکراسی نمی‌پردازد. پیترز (۲۰۱۹)، در مقاله‌ی «روشنگری و بحران‌های آن» پس از توضیح معضلات روشنگری، به این می‌پردازد که تحقق آرمان روشنگری نیازمند چه نوع کنشگری‌ای از سوی مردم است. این مقاله، از حیث تاکید بر ارتباط میان روشنگری و خودمختاری انسان و تأثیر بر زندگی سیاسی او به عنوان یک شهروند، با بخشی از پژوهش حاضر شباهت دارد. در عین حال، ساختار مقاله حاضر بر ابعاد گسترده‌تر از جمله آسیب‌شناسانه تمرکز دارد. آپلبام (۱۴۰۰)، در کتاب خود تحت عنوان «غروب

لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارش‌ی و عوام‌گرایی / عباس زاده مرزبالی و حبیب زاده شیرازی

دموکراسی»، با ذکر مستندات‌ی به رابطه میان قدرت‌طلبی الیگارش‌ها، نخبگان ناشایسته و ظهور عوام-گرایی اشاره می‌کند. در این خصوص، رویکرد او به تقابل میان الیگارش‌ی و آریستوکراسی که دوبنوا با الهام از نیچه به آن پرداخت با مضمون این مقاله قرابت دارد. مقاله حاضر تلاش دارد چنین ایده‌ای را با برجسته کردن تمایز میان دو برداشت از مشروعیت توضیح دهد.

در میان پژوهش‌های داخلی، مسعودی و ساداتی‌زاده (۱۳۹۴) نیز در مقاله‌شان با عنوان «رابطه اخلاق و سیاست» به چهار دیدگاه جدایی اخلاق از سیاست، تبعیت اخلاق از سیاست، دو سطحی اخلاق و سیاست و یگانگی اخلاق و سیاست می‌پردازند. مقاله ذکر شده، از حیث بررسی اخلاق مثبت و رابطه آن با سیاست، و همچنین تباهی دموکراسی بدون رویکرد اخلاقی، برخی تأکیدات مشترک با مقاله حاضر دارد. اما نگرش مقاله حاضر نه بر بعد اخلاقی بلکه بر زمینه‌های بروز دوگانه آسیب‌شناختی الیگارش‌ی و عوام‌گرایی متمرکز می‌شود. رضوانی و مقدسی (۱۳۹۷) در مقاله‌ی «افلاطون و نقد دموکراسی مدرن» با یادآوری دوقفد افلاطون بردموکراسی یعنی گرایش به استبداد و عدم ابتنا بر دانش راستین، به بررسی این پرسش می‌پردازند که آیا می‌توان انتقادهای افلاطون به دموکراسی کلاسیک را به دموکراسی مدرن سرایت داد؟ مقاله حاضر، در انتقاد به برخی وجوه غیرعقلانی و عوام‌گرایانه نهفته در دموکراسی با مقاله پیش‌گفته نزدیکی دارد. هرچند در آسیب‌شناسی لیبرال دموکراسی معاصر به بُعد نخبه‌گرایانه آن هم توجه می‌کند. روی هم رفته، نوآوری پژوهش حاضر در این است که تلاش دارد در قالب یک طرح نظری مشخصاً متمرکز بر کشاکش میان دو تمایل درون دموکراسی مدرن (نخبه‌گرایی الیگارشیک و مردم‌گرایی پوپولیستی) به آسیب‌شناسی دموکراسی مدرن بپردازد.

چارچوب نظری: رویکردهای دوگانه به مشروعیت

بر مبنای فرضیه مقاله، معضل دموکراسی نمایندگی در مواجهه‌ی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه از دو بُعد لیبرال دموکراسی (لیبرالیسم و دموکراسی) ریشه دارد. تأکید مفرط بر هریک از این دو بُعد می‌تواند نحوه توضیح مشروعیت دولت دموکراتیک را نزد طرفداران آن بُعد، به نوعی ایدئولوژیک کند چراکه مشروعیت را با نظر به صرفاً یک بُعد از لیبرال دموکراسی توضیح می‌دهند و از دوسویه‌گی تعادل‌بخش آن غافل می‌شوند؛ دوسویه‌گی‌ای که مشروعیت دولت را در گرو «رضایت اکثریت و اقلیت» از عملکرد حکومت می‌بیند.

در توضیح این مهم، مقایسه «دو رویکرد به چیستی مشروعیت» می‌تواند موثر باشد: رویکرد فلسفی (برداشت هنجاری) و رویکرد جامعه‌شناسانه (برداشت توصیفی). فیلسوفان سیاسی در ارزیابی مشروعیت دولت‌ها به عناصر ذاتی و «درونی» نظیر عدالت، فضیلت و... متوسل می‌شوند اما در رویکرد

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱

جامعه‌شناسانه، مشروعیت از دیدگاه «بیرونی» یعنی از دیدگاه اتباع ملاحظه می‌شود. (بشیری، ۱۳۸۶: ۴۳)

رویکرد فلسفی

برای نظریه‌پردازان فلسفی، هنجارها الزامات اخلاقی-سیاسی هستند که دستورات سیاسی عادلانه‌تری را القا می‌کنند و کنار گذاشتن این تعهدات هنجاری، در حکم روی گردانی از سیاست متمدنی است. (Dhawan, et.al, 2016: 6) از این رو، در چارچوب رویکرد هنجاری، معیار مشروعیت را نه در پذیرش مردم و مقبولیت حاکمان بلکه می‌بایست در اصول هنجاری‌ای یافت که قدرت و اطاعت بر آنها استوار شده و اعمال می‌شود. در این دیدگاه، دولت‌ها ممکن است کارآمد و مقبول باشند و حتی مورد رضایت عمومی قرارگیرند، اما مشروع نباشند؛ یعنی حق اعمال قدرت نداشته باشند و هیچ تکلیف اخلاقی به اطاعت از آنان نباشد؛ برای مثال حکومت‌های توتالیتریستی و عوامگرا. (حسینی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۱). با توجه به تعریفی که از دموکراسی وجود دارد، رضایت و پذیرش مردم الزام اصلی است و مشروعیت هنجاری، که این الزام را قبول ندارد و بر اصول و قواعد اخلاقی تأکید دارد، در واقع با منطق دموکراسی ناسازگاری پیدا می‌کند.

رویکرد جامعه‌شناسانه

مشروعیت از دیدگاه جامعه‌شناختی، از حقانیت حکومت و حاکم بحث نمی‌کند؛ بلکه به مقبولیت مردمی و پایگاه اجتماعی حکومت نظر دارد. از این جهت، مشروعیت از این دیدگاه، ارتباطی با هنجارها و ارزش‌های جامعه ندارد و صرفاً هست‌ها را مطالعه می‌کند و نه باید‌ها را. (بشیری، ۱۳۸۶: ۴۳) در دوران مدرن و با شکل‌گیری نظریه قرارداد اجتماعی که حکومت را امری مصنوع و ساخته‌ی بشر برای صیانت از آزادی، امنیت و مالکیت می‌داند، مشروعیت حکومت، حداکثر به مطابقت با همین رویه بشری و این جهانی محدود شد و بیش از همه به قانونی بودن و مطابق خواست مردم بودن تعبیر شد. (پورفرد، ۱۳۸۵: ۱۱۴). بنابراین، معیار و ملاک مشروعیت، رضایت جامعه است چراکه بنیاد اقتدار سیاسی در قرارداد اجتماعی و قانون برآمده از آن است.

کاربست

نهایتاً اینکه، غالب شدن نگاه هنجاری و شبه‌ایدئوژیک به مشروعیت دموکراسی از سوی هر دو اردوگاه (یعنی از یک سو، تأکید لیبرال‌ها بر لزوم مطابقت تصمیمات با عقلانیت ابزاری فردی- لیبرال و رویه‌های نخبه‌گرایانه‌ی تکنوکراتیک - بروکراتیک، و از سوی دیگر، تعصب پوپولیست‌ها بر شعور

لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارشی و عوام‌گرایی / عباس زاده‌مرزبالی و حبیب زاده‌شیرازی

متعارف مردم عادی و دموکراسی مستقیم - توده‌ای)، سلامت دموکراسی مدرن را به مخاطره می‌افکند چراکه هر دو، عنصر رضایت اتباع (در کلیت و تنوع آن) را نادیده می‌گیرند.

عزیمت‌گاه دموکراسی مدرن: وعده روشنگری

ایمانوئل کانت (۱۷۸۴) در مقاله «پاسخی به سؤال: روشنگری چیست؟»، روشنگری را «رهایی بشر از نابالغی خودساخته» تعریف می‌کند. نابالغی در نظر او، ناتوانی در استفاده از درک خود بدون راهنمایی دیگری است. بنابراین، مسئله اساساً شجاعت و تبدیل شدن به انسان‌های اخلاقی خودمختار است. یعنی از وابستگی و صغارت خارج شدن. روشنگری، که اغلب به عنوان «عصر عقل» نامیده می‌شود، به عنوان یک نشانه، در تاریخ روشنفکری اروپا، مترادف با توسعه‌ی عقل عمومی، لیبرالیسم سکولار، دموکراسی و جایگاه مدرنیسم بود. (Peters, 2018: 2-3)

در این راستا، لیبرالیسم در تلاش است تا شرایطی را ایجاد کند که در آن، مردم و گروه‌ها بتوانند حیات خوب را، طبق تعریفی که از آن دارند، دنبال کنند؛ ولی هیچ عقیده ویژه‌ای را مبنی بر اینکه چه چیزی خوب است تجویز یا ترویج نمی‌کند. (اندرو هیوود، ۱۳۹۵: ۷۹). در نتیجه، در عصر روشنگری، نخبگان با نظریات خود، انقلاب فرانسه و عصر روشنگری را به سوی هدایت کردند که قدرت بر مدار برداشت توصیفی از مشروعیت (یعنی رضایت مردم) بچرخد. از این رو، لیبرالیسم در شکل اولیه (سیاسی) اش به حکومت مطلقه و امتیازات فئودالی حمله و، در مقابل، از حکومت مشروطه و بعدها حکومت نمایندگی حمایت کرد. در ادامه، در شکل لیبرالیسم اقتصادی، ارزش‌های سرمایه‌داری بازار آزاد را تجلیل و تمام اشکال دخالت دولتی را محکوم کرد. (اندرو هیوود، ۱۳۹۵: ۷۸)

در این چارچوب، حفظ آزادی‌های مدنی عمده برای کارکرد جوامع لیبرال دموکراتیک حیاتی است؛ چراکه حامی اشخاص در مقابل حکومت مستبد است. در بسیاری از موارد، اصول آزادی مدنی از طریق اسنادی نظیر لایحه حقوق در قوانین اساسی آمده و دلیل و توجیه اصلی استقلال قضایی و جدایی بین قانون و سیاست ملاحظه شده است. از دیدگاه لیبرال، شفافیتی که در تعریف آزادی مدنی و کارآمدی خاصی که در حفظ آن وجود دارد، شاخص‌های مهم آزادی اشخاص‌اند. (اندرو هیوود، ۱۳۹۵: ۱۴۷) از متفکران روشنگری اسکاتلندی به بعد، به نظر می‌رسد که مفهوم جامعه مدنی کاربرد هنجاری یافته است و نه صرفاً تجربی. یعنی بخش مهمی از تلاش‌های برخی نویسندگان برای تصوّر جامعه‌ای بهتر بوده است. با این حال، همزمان با در نظر گرفتن این عنصر هنجاری، نویسندگان از مفهوم جامعه مدنی نیز برای کمک به توضیح چگونگی عملکرد جوامع واقعی (مانند تشکیلات اجتماعی لیبرال دموکراتیک سرمایه‌داری) استفاده کرده‌اند. (McLaverty, 2002: 3) بنابراین، با کسب دانش و تجربه در کنار

عقل، پا به عرصه سیاست گذاشتند و احزاب را بوجود آوردند تا حاکمیت از این پس بر مبنای عقل باشد نه ادعاهایی همچون حق خانوادگی اقلیتی بی قید و بند به اخلاق و قانون.

اما کماکان معنای واژه «مردم» در دموکراسی مبهم ماند و مشخص نشد که چه گروهی از مردم و به چه طریق حاکم خواهند بود. ریشه معضل دموکراسی‌های مدرن را در همین ابهام می‌توان یافت؛ ابهامی که منجر به کشاکش برداشت‌های تقلیل‌گرایانه و شبه ایدئولوژیک از دموکراسی شد که در دو قالب رقیب ظاهر می‌شود: لیبرال و پوپولیستی.

لیبرالیسم و حاکمیت تکنوکراتیسم به جای مردم‌سالاری

در یک سوی قضیه، چالش دموکراسی نمایندگی پیامد نگاه هنجاری و شبه‌ایدئولوژیک به مشروعیت دموکراسی از ناحیه نخبه‌گرایی لیبرالی است که بر لزوم مطابقت تصمیمات با عقلانیت ابزاری فردی و رویه‌های تکنوکراتیک - بروکراتیک تاکید دارد؛ در نتیجه، رضایت توده را در ارزیابی ماهیت دموکراتیک نظام نادیده می‌گیرند.

اخلاق مادی و فردی

انقلاب‌های آمریکا و فرانسه آینده‌ای از پیشرفت (پیشرفت فکری، سعادت انسانی، برابری و آزادی) را پیش‌بینی می‌کردند که توسط مفاهیم برآمده از روشنگری هدایت می‌شد. اما چنانکه پوکاک در مقاله‌ای درباره تاریخ‌نگاری روشنگری متذکر می‌شود، روایتی اقتصادی از روشنگری، از میان روایت‌های ممکن^۲ غالب شد که «انسان‌ها را بدون نیاز به توسل به خدا و سپس با اقتصاد سیاسی‌ای که ظرفیت‌های خود را در زمینه‌های تاریخی و بازرگانی بسط داده است، قادر به اجتماع ساخت.» (Peters, 2018: 4)

بنابراین، آنچه که در قالب لیبرال دموکراسی تجلی یافت، التزام به منافع فردی بود و اخلاق مدنی آن صرفاً ضامنی برای تضمین آرزوهای دنیوی هر فرد بود تا آنجا که منافع دیگری به خطر نیفتد. اخلاق فردی، دارای اصولی است که صرف‌نظر از حیثیت اجتماعی انسان، به بیان ارزش‌های اخلاقی او می‌پردازد. اگر خاستگاه اخلاق، فردی باشد و اخلاق فردی سرلوحه سیاستمداران شود، هیچ ضمانتی برای عملی کردن هنجارهای اخلاقی به‌طور گسترده وجود نخواهد داشت؛ و راه‌حلی برای رفع تشنگی ناشی از اختلاف دیدگاه‌های فردی وجود نخواهد داشت. (مسعودی و ساداتی‌زاده، ۱۳۹۴: ۷).

در چنین وضعیتی، اندیشه‌ورزان در نوعی بلا تکلیفی گرفتار می‌آیند و ارزش‌های ناهمگون و نامتضاد در عرصه‌ای بی‌ترحم و مادی، آنها را به سمت‌گیری‌های تنگ‌نظرانه فردی می‌کشاند. دفاع از هنجارها،

لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارش و عوام‌گرایی / عباس‌زاده مرزبالی و حبیب‌زاده شیرازی

اصول و ارزش‌های والای اخلاقی، انسانی، و اجتماعی جای خود را به ریاکاری و فرصت‌طلبی می‌دهد. (مسعودی و ساداتی‌زاده، ۱۳۹۴: ۵) برای حفاظت از بُعد دموکراتیک نظام لیبرال راهی جز اخلاق اجتماعی و وجود یک آرمان نیست؛ آرمانی که به افراد هویت معنوی مشترک می‌بخشد و آن کرامتی که تک‌تک افراد برای تأکید بر اهمیت‌شان در اجتماع در جستجوی آن هستند را به ارمغان می‌آورد.

نخبه‌گرایی الیگارشیک به جای شایسته‌سالاری

از دیدگاه ماکس وبر «اساس واقعی سیاست اجتماعی به وضع «اقتصادی» حکومت شوندگان مربوط نمی‌شود؛ بلکه به صلاحیت و شایستگی «سیاسی» طبقات حاکم و رو به ترقی ارتباط می‌یابد.» (رستگار، ۱۳۷۳: ۳). این درحالی است که یکی از پیامدهای به قدرت رسیدن بورژوازی که در دوران پادشاهی آغاز شد و از سوی انقلاب فرانسه تأیید و دوران تأسیس جمهوری فرانسه نهادی گردید آن بود که «اقتصاد» به جای «سیاست» نشست. در واقع، برخلاف بینش آریستوکراتیک که ما را برآن می‌دارد که بیندیشیم مهم‌ترین جنبه فعالیت اقتصادی جنبه سیاسی آن است، بینش بورژوازی ما را برآن می‌دارد که فکر کنیم مهم‌ترین جنبه فعالیت سیاسی، جنبه اقتصادی آن است.

در این معنا، آنچه که شایان توجه است این است که نخبه‌گرایی که اکنون شاهد آن هستیم، نفوذ یک طبقه مجزا از مردم و متعلق به الیگارش جدیدی است که شکل گرفته است. از این نفوذ می‌توان به «سلطه الیگوپولیستیک» تعبیر کرد؛ وضعیتی که در آن، الیگارش با همکاری و اتحاد با عناصر قدرت طلب، یک شبکه مالی-تجاری برای انحصار خود با اتکا به مرکانتیلیسم ایجاد می‌کند. در نتیجه، تعداد تولیدکنندگان به قدری کم می‌شود که اقدامات یک شرکت، به‌طور قابل توجهی بر سایر شرکت‌ها تأثیر بگذارد. اما، این سلطه، دولت را وابسته خود می‌کند و پیرو مرام سرمایه‌داری، دولت را سرباز پیاده خود می‌کند. بدین شکل اقتصاد ملی، تغییر ماهیت می‌دهد و با استفاده از نخبگان منفعت‌طلب، آریستوکراسی را به کنار می‌زند و بر دموکراسی سایه می‌اندازد.

زمانی که نخبگان واقعی طرد می‌شوند، این روند یا ممکن است در موازات الیگارش حاکم موجب تشکیل مافیا و گروه‌های ذی‌نفوذ بشود و یا در جریان غیرهمسو با حاکمیت قرار گیرد. اگر در جریان غیرهمسو قرار گیرد، مسلماً با اپوزیسیون قانونی و یا غیرقانونی، ذی‌نفع قرار گرفته است و در عین حال به دیگر نخبگان می‌تازند.^۴ در این خصوص است که به کنایه گفته می‌شود ایده دموکراسی راهکاری بود برای کودتای الیگارش‌ها و بورژواها برای تسخیر دولت - ملت در چارچوب دموکراسی نمایندگی؛ سیستم حزبی‌ای که عملاً بر پایه یک «هسته الیگارشیک» عمل می‌کند. از یک سو، «وکلا» تنها در قالب «حزاب» می‌توانند وارد چرخه سیاسی شوند و از سوی دیگر، «حزب» تعهدی ندارد که نظر

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱

شخص «نامزد» را رعایت کند. دموکراسی، وسیله‌ای می‌شود که مردم، نمایندگان خود را انتخاب کنند تا از طریق آنان بر «خود» حکومت نمایند؛ اما این نمایندگان هستند که مردم را به میل شخصی خودشان اداره می‌کنند. (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۵۹،۹۰).

کمبود مردم‌سالاری، فراسوی چپ و راست

درست است که دو مفهوم «آزادی» و «برابری» باهم ارتباط دارند، ولی یک مفهوم نیستند. می‌توان جامعه‌ای فرض کرد که افراد آن در عین آنکه از آزادی برخوردارند، از حیث امکانات زندگی نابرابر باشند و برعکس می‌توان جامعه‌ای در نظر گرفت که در آن اصل برابری کاملاً رعایت شود و هیچ تفاوت طبقاتی و امتیاز عمیق اجتماعی در میان مردم نباشد، ولی کنفورمیسم^۵ سنگینی بر آن حکومت کند و افراد، یوغ «جامعه» را به گردن داشته و از استقلال واقعی بی‌نصیب باشند. (لاکومب، ۱۳۸۷: ۲۴)

این یک تعارض بزرگ است که دموکراسی که به ظاهر مشروعیت توصیفی را ارجمند می‌داند، با استفاده از هنجار، برای خود مشروعیت و اقتدار ایجاد می‌کند. بنابراین، نه لیبرالیسم، دموکراسی واقعی را به عرصه ظهور می‌رساند و نه سوسیالیسم؛ بلکه حکومت‌های سوسیال دموکرات و لیبرال دموکرات، به‌جای مقابله، زمینه ظهور حکومت اقتدارگرا را فراهم می‌کنند و خود اسیر رویکرد پوپولیستی و عوام‌فریب طبقه بورژوا و الیگارش شده‌اند. (Eneydi, 2016: 14)

پوپولیسم و حاکمیت عوام‌گرایی به‌جای مردم‌سالاری

در سوی دیگر قضیه، چالش دموکراسی نمایندگی پیامد نگاه هنجاری و شبه‌ایدئولوژیک پوپولیست‌ها به مشروعیت دموکراسی است که بر شعور متعارف مردم عادی و لزوم اتخاذ رویه‌های دموکراسی مستقیم- توده‌ای تعصب می‌ورزند؛ در نتیجه، به نوبه خود، رضایت اقلیت را در ارزیابی ماهیت دموکراتیک نظام نادیده می‌گیرند.

اقتدارگرایی در پوشش مردم‌گرایی

در سالیان اخیر، با افزایش مجدد تقاضای عمومی برای رهبران قوی، بازیگران سیاسی در حال افزایش شروع به زیر سوال بردن اصول کلیدی لیبرال-دموکراتیک مانند حاکمیت قانون، آزادی مطبوعات و حقوق اقلیت‌ها کرده‌اند. به نظر می‌رسد دری برای بازگشت به اشکال اقتدارگرایی که توسط بسیاری به عنوان یادگاری از گذشته نوشته شده است، باز می‌شود. (Galston, 2018: 5) در این بستر، ملی‌گرایان افراطی با عوام‌فریبی به قدرت می‌رسند؛ به لیبرالیسم حمله می‌کنند و آن را عامل هرج و مرج معرفی می‌کنند. برای مثال، در حالی که حزب یوبیک^۶ مجارستان ترجیح می‌دهد که بیش

لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارشی و عوام‌گرایی / عباس زاده مرزبالی و حبیب زاده شیرازی

از حقوق، از شایستگی‌ها صحبت کند، حزب فیدز^۶ نیز تأکید می‌کند که حقوق بدون تعهدات اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما هر دوی آنها رویکرد لیبرال مبتنی بر حقوق را عامل فروپاشی اجتماعی تلقی نموده و انجام وظایف را به عنوان پیش‌شرط عضویت کامل در جامعه ملی برجسته می‌سازند. (Eneydi, 2016: 7)

در چنین شرایطی است که تضادها متولد می‌شوند، جامعه جناح‌بندی می‌شود، رسانه‌ها به جنگ یکدیگر می‌روند و تزلزل بوجود می‌آید. محیط کار و احزاب که تحت نفوذ سرمایه‌داران و نخبگان است به دو نیم تقسیم می‌شوند و یا اگر مشترک‌المنافع باشند مردم را اسیر یک تاثیر می‌کنند، تاثیری که راه هموار شدن مسیر اقتدارگرایی در نقاب مردم‌گرایی است. رهبران پوپولیست با توسل به اصطلاحات اخلاقی به «دشمنان مردم» به عنوان افرادی فاسد، خودخواه و توطئه‌گر (اغلب با همکاری خارجی‌ها) علیه شهروندان عادی حمله می‌کنند. پوپولیسم، مستلزم مبارزه مداوم با این دشمنان و نیروهایی است که آنها نمایندگی می‌کنند. (Galston, 2018: 10)

از نظر تاریخی، پوپولیست‌های راست‌گرا بر قومیت و نسب مشترک تأکید کرده‌اند، در حالی که پوپولیست‌های چپ‌گرا اغلب مردم را با اصطلاحات طبقاتی تعریف می‌کنند و افراد دارای ثروت و قدرت را حذف می‌کنند. (Galston, 2018: 9) در پوپولیسم راست‌گرا، اصول اخلاقی مدنی و جهانشمول لیبرال طرد می‌شود و تلاش برای یکسان ساختن هویت در مردم با اتکا به هنجارهای ملی و قومی صورت می‌پذیرد. اما، این راهکار تنها برای رسیدن به آن اهرم فشار از بالا است که نیاز به دولتی اقتدارگرا دارد که با ناسیونالیسم و معمولاً به شکل افراطی پیاده سازی می‌شود؛ در پوپولیست چپ‌گرا، برابری اجتماعی معیار قرار می‌گیرد، اما مردم این‌گونه کمپین سیاسی هنجاری را تنها برای پاسخ به بحران‌هایی که درگیر آن هستند می‌پذیرند و نه برای طولانی مدت، چراکه در طولانی مدت پوپولیسم معضلات‌اش را نشان می‌دهد.

استبداد اکثریت

حکومت اکثریت در دموکراسی بدین معناست که اولاً، تصمیمات عمومی توسط اکثریت مردمی شهروندان گرفته می‌شود که همه آرای آنها به‌طور مساوی محاسبه می‌شود. و دوماً، تصمیم‌گیری دموکراتیک به طیف وسیعی از موضوعات عمومی گسترش می‌یابد. آلکسی دوتوکویل خطر «استبداد اکثریت» را از عوارض این وضعیت تلقی می‌کند چراکه دموکراسی، ذاتاً ایجاب می‌کند که «اکثریت» از حاکمیت مطلقه برخوردار باشند و هیچ نیروی مقاومی در برابر آنان قرار نگیرد. (دوتوکویل، ۱۳۴۷: ۵۰۸، ۴۲۵).

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱

این در حالی است که مردم‌سالاری مستلزم این است که حقوق همه مردم به‌طور برابر تأمین شود و نه اینکه به نام اکثریت، حقوق اقلیت نادیده گرفته شود. با یادآوری این گفته جفرسون که «یکصد و هفتاد و سه مستبد مطمئناً همان‌قدر مستبد خواهند بود که یک مستبد ... یک استبداد انتخابی، حکومتی نبود که ما برای آن جنگیدیم»، می‌توان متذکر شد که دموکراسی اکثریت‌گرا اگر نه بالفعل، دست‌کم بالقوه می‌تواند همانند یک نظام توتالیتر آزادی فردی و مالکیت را تهدید کند. (رضوانی و مقدسی، ۱۳۹۷: ۹).

درواقع یکی از مخاطرات جدی اکثریت‌گرایی این است که در اینجا، اخلاق به عنوان یک هنجار، رویکردی وابسته به جمع پیدا می‌کند و جامعه را با خطراتی مواجه می‌سازد. اول اینکه، آزادی فردی به خطر می‌افتد، چراکه فرد نمی‌تواند به هویت خود، در چارچوب سلیق شخصی شکل دهد. دوم اینکه، تکثر اخلاقی از بین می‌رود و این منجر به بوجود آمدن معیاری واحد برای قضاوت همگان بر اساس یک هنجار تجویزی می‌گردد. سوم اینکه، نظام شایسته‌سالاری از بین می‌رود چراکه اعضای جامعه که بدون رضایت شخصی به هنجار تجویزی تن داده و هویت حقیقی خود را در پشت این نظام هنجاری پنهان می‌کنند. چهارم اینکه، خلاقیت افراد کاهش می‌یابد و به دنبال آن، کارآمدی نظام سیاسی-اجتماعی از بین می‌رود. نهایتاً اینکه، رویکرد جمعی پس از مدتی، برای بقای خود، به اقتدار بالا به پائین و، به عبارت دیگر، منابع فرااجتماعی مشروعیت متوسل می‌شود.

بنابراین، در چارچوب یک دموکراسی واقعی، این اندیشه که نظر اکثریت همواره باید چون قانون پذیرفته شود، اساساً مغلوط و خطاست (رضوانی و مقدسی، ۱۳۹۷: ۲۰) چراکه به تعبیر توکویل، مردم در حکم «هیئت منصفه» ای هستند که باید منظر روح اجتماعی انسان‌های زمان خود باشند و در هیچ محکمه‌ای هیئت منصفه، قدرتی بالاتر از قانون ندارد و بر این اساس، برای مقابله با استبداد احتمالی، «اکثریت محض» ضمانت آور نیست. (دوتوکویل، ۱۳۴۷: ۵۲۱-۵۱۶) به ویژه وقتی در نظر داشته باشیم که، به تعبیر یان ورنر مولر، محقق برجسته پوپولیسم، پوپولیست‌ها به گونه‌ای صحبت و رفتار می‌کنند که گویی مردم می‌توانند یک قضاوت منحصر به فرد، اراده منحصر به فرد، و در نتیجه یک دستور منحصر به فرد و بدون ابهام ایجاد کنند. رهبران پوپولیست، بر اساس چنین پیش‌فرضی، خود را تنها نماینده مردم و لذا تنها نیروی مشروع در جامعه می‌پندارند. (Galston, 2018: 9)

ناعقلانی‌گری و تخصص‌گریزی

بر طبق جهان‌بینی پوپولیست‌ها، «سیاست درست» به معنای سیاست منطبق با امور قابل‌درک توسط مردم عادی است. ریشه ساده‌سازی چالش‌های حوزه سیاست و در نتیجه عوام‌فریبی، شتاب‌زدگی

لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارشی و عوام‌گرایی / عباس‌زاده مرزبالی و حبیب‌زاده شیرازی

و نامعقولیت پوپولیست‌ها به همین برداشت برمی‌گردد؛ برداشتی که از تفسیرهای انحرافی و کلیشه‌های مردم‌پسندانه از واقعیت تغذیه می‌کند. در شرایطی که حاکمیت قانون بر تأمل تأکید دارد که شرط حصول نتایج سنجیده است، دغدغه پوپولیست‌ها شتاب در- به زعم خود- تحقق «اراده مردم» است. (عباس‌زاده مرزبالی، ۱۴۰۱: ۱۰۹)

از اینرو، در جوامع تحت امر نظام پوپولیستی، عقلانیت معیار کنش فردی و اجتماعی قرار نمی‌گیرد، بلکه «صلاح مردم»، البته طبق تشخیص رهبران پوپولیست، تعیین‌کننده سیاست‌ها می‌شود. در واقع، مقاصد اقلیتی که برای رسیدن به اهداف خود، به عوام متوسل می‌شوند، بر مدار اهمیت قرار می‌گیرد. ناعقلانی‌گری و تخصص‌گریزی لازمه حکومت عوام‌فریبان است چراکه، باید مصالح اخلاقی را برای منافع خاص نادیده گرفت و در این راه، عقل و تخصص، منجر به روشنگری می‌شود و سدّ راه می‌شود. بنابراین، تخصص‌گریزی، راهکاری است برای خاموش کردن صدای نخبگان شایسته و بسط نظم مورد نظر عوام‌گرایان.

ضرورت بازسازی دموکراسی

سازوکار دموکراسی مدرن، در پی اعمال مردم‌سالاری از طریق نمایندگی است. اما چنانکه پیشتر اشاره شد، این خطر وجود دارد که به نام سیاست‌نمابندگی، ساختارهای الیگارشیک از درون تکنوکراسی فربه شود. بنابراین، برای حفظ ماهیت مردم‌سالار دموکراسی مدرن، اصلاحاتی در ساختارهای نمایندگی و احیا مجاری مشارکت عمومی لازم به نظر می‌رسد. در صورت غفلت از این بازسازی، فشار مطالبات انباشته می‌تواند به فشار برای تغییر رژیم تبدیل شود. (Galston, 2018: 15)

پیوند اخلاق فردی و جمعی

برای تحقق آرمان‌های دموکراتیک نمی‌توان به تنهایی به اخلاق فردی و یا اخلاق جمعی اتکا کرد. بدون اخلاق اجتماعی، اجتماعات نابود می‌گردند و بدون اخلاق فردی، بقای اجتماعی ارزشی ندارد. بنابراین، برای یک دنیای خوب، هر دو اخلاق فردی و اجتماعی لازم هستند. (مسعودی و ساداتی‌زاده، ۱۳۹۴: ۷) همانگونه که بقای اجتماعی لازم است، آزادی فردی نیز لازم است. این یعنی محدوده امن و آزادی فرد تضمین شود و از توان او نیز در جهت توسعه جامعه، به سلیقه خود او در نحوه همیاری، بهره برداری گردد.

همیت این نگرش دوسویه در این است که هر جامعه جدا از ارزش و آرمانی که دارد، شبکه‌ای از کنش‌های فردی و اجتماعی است که سرنوشت آن را مشخص می‌کند. طرح نوینی فراسوی فردگرایی و

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱

جمع‌گرایی لازم است تا جایگاه افراد را به عنوان اعضای جامعه و نقاط تأثیرگذار در این شبکه مشخص کند. نخست، به عنوان تعیین حوزه کنش افراد؛ دوم، به عنوان تعیین محدوده اختیار کنش‌گران بسته به حوزه تعیین شده برای آنان و سوم، شیوه کنش. بایستی معیار تعیین حوزه کنش افراد بر اساس آزادی انتخاب و اختیار (آزادی منفی)، در چارچوب یک ارزش فرهنگ‌سازی شده در آموزش کشور به نام «رشد و توسعه اجتماع‌محور» باشد. همچنین، بایستی معیار تعیین محدوده اختیار کنش‌گران، بر اساس حفظ استقلال فردی و آزادی مثبت در چارچوب قانونی باشد. شیوه کنش افراد نیز بایستی در چارچوب یک منشور قانونی اخلاق محور با ضمانت اجرایی قانونی باشد. ایده‌های اصلاح‌طلبانه‌ای چون «لیبرالیسم اجتماعی» به دنبال ترسیم الزامات این‌گونه «توسعه اجتماع‌محور» هستند.

شایسته‌سالاری به جای نخبه‌گرایی الیگارشیک

میشلز عقیده داشت که احزاب «قانون آهنین الیگارشی» را مطلوب می‌دانند، یعنی رهبران تصمیم می‌گیرند و اعضای حزب به آسانی تسلیم می‌شوند. (عالم، ۱۳۸۹: ۳۰۹) با توجه به این واقعیت، اجرای حکومت مردم بر مردم را چه کسی می‌تواند تضمین کند؟ چنانکه جان استوارت میل تاکید می‌کند، در راستای حصول یک دموکراسی مبتنی بر «مهارت» هیچ پیشرفتی نمی‌تواند صورت پذیرد، مگر آنکه حکومت دموکراسی بر آن باشد که کار نیازمند به مهارت و خبرگی، به دست افراد ماهر و خبره انجام پذیرد. (میل، ۱۳۶۹: ۱۱۵)

در تعبیر همسو، آلن دوبنوا می‌گوید «احتیاج عصر ما این نیست که «نخبگان جدیدی» روی کار آیند. روزگار ما بیشتر به انسان‌های والامتش نیازمند است تا به انسان‌های هوشمند، بیشتر به انسان‌های استوار چون ستون نیازمند است تا به مغزهای درخشان. اما «نخبگان استوارمنش» را نباید هم‌تراز دیگر نخبگان دانست. به این‌گونه نخبگان «آریستوکراسی» می‌گویند. جهان امروز بیشتر به «آریستوکراسی جدید» نیازمند است تا به «نخبگان جدید». (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۵۹،۹۰)

مشارکت‌گرایی به جای اکثریت‌گرایی

به‌جای دوره‌ای بودن نقش مردم در دموکراسی، بایستی آن را مستمر کرد؛ آن‌هم به صورتی که در حوزه‌ی عمومی تأثیر گذار باشند. چنانکه هابرماس متذکر می‌شود، دموکراسی‌های امروز، با گسترش و دخالت عقل ابزاری در تمامی شئون زندگی انسان به نوعی سلطه منجر شده‌اند و جامعه زیر سلطه عقل ابزاری و نظام اقتصادی و سیاسی یا همان پول و قدرت قرار گرفته است. حوزه عمومی و «جهان زیست»، در مقابل «نظام» متشکل از قدرت دولت و پول، تضعیف شده است. ساختارهای حوزه عمومی

لیبرال دموکراسی معاصر در کشاکش میان الیگارش‌ی و عوام‌گرایی / عباس زاده‌مرزبالی و حبیب‌زاده‌شیرازی

سرکوب می‌شوند و هر نوع بحث روشنگر و مفید را طرد می‌کند. هابرماس این را «تکنیکی کردن» زیست-جهان می‌نامد که از عواقب و نتایج آن، محدود و مقید کردن فرآیندهای ارتباطی زیست‌جهان است. (نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۴۰۱: ۵)

این در حالی است که از نظر او، انسان‌ها با بهره‌گیری از عقل توان آن را دارند که از منفعت شخصی، پیش‌داوری و جزم‌اندیشی فراتر روند. در این زمینه، زندگی سیاسی دموکراتیک تنها در جایی رشد می‌کند که نهادهای موجود، امکان بحث درباره امور مهم همگانی را برای شهروندان فراهم کنند. مهم آن است که هنجارها و نهادها به گونه‌ای ساخته شوند که در نتیجه آن یک قلمرو زندگی عمومی پدید آید که حامی و محافظ ارتباط آزاد باشد. هابرماس «حوزه عمومی» را در رویکردی مکانی و جامعه‌شناختی به مثابه بخشی از اقتدار عمومی خارج از دولت معرفی می‌کند که محل بحث، گفت و گوی عقلانی و انتقادی و تلاقی منافع عمومی است. (نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۴۰۱: ۴) بنابراین، اگر سازمان‌های مردم‌نهاد، به عنوان مجمعی برای بحث و گفت و گوی افراد دغدغه‌مند جامعه و آینده سیاسی کشور، امکان تولد و بقا یابند، می‌توانند با ایجاد دموکراسی مشورتی، به محوری کلیدی برای حل بحران دموکراسی بدل شوند و مجلس، رسانه‌ها، شوراها و نهادهای خدمات عمومی، همگی تحت تأثیر محور سازمان‌های مردم‌نهادی قرار بگیرند که دغدغه‌اش پایان دادن به دموکراسی پوپولیستی و الیگارشیک باشد. مخاطرات اکثریت‌گرایی تنها با ضرورت حفظ آزادی‌ها و اختیارات- آزادی بیان، اجتماعات، و مطبوعات و سایر موارد- که شهروندان به آنها برای تأثیرگذاری بر تصمیمات عمومی نیاز دارند، محدود می‌شود. (Galston, 2018: 6)

نتیجه‌گیری

در واکنش به معضل دو چهره‌ی لیبرال دموکراسی معاصر، یعنی گرایش به تشکیل دولت پنهان شبه‌الیگارشیک و سایه همیشگی ظهور عوام‌گرایی، مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این سوال اصلی بود که منشأ این معضل چیست و هر یک چه پیامدهایی برای نظم دموکراتیک به دنبال دارند؟ فرضیه مقاله، معضل پیش‌گفته را ناشی از مواجهه‌ی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه از دو بُعد لیبرال دموکراسی می‌دید. یعنی از یک‌سو، نخبه‌گرایی نهفته در بطن ساختارهای لیبرال - سرمایه‌دارانه (و در شکل افراطی آن، نو لیبرال) که نظام سیاستگذاری دموکراسی مدرن را بازتابی از نیازهای سرمایه می‌سازد و از سوی دیگر، عوام‌گرایی نهفته در بطن ساختارهای دموکراتیک که رضایت مردم را دستاویز تضعیف حکومت قانون قرار می‌دهد.

در عین حال، راه شناسایی تضادهای درون لیبرال دموکراسی معاصر به منظور رفع این معضل در تقویت بعد مشارکتی آن برای تعادل بخشی میان حقوق اقلیت و اکثریت دیده شد؛ یعنی در رسیدن به نوعی دموکراسی مشورتی که در قالب آن، دو برداشت هنجاری رقیب در خصوص مبنای مشروعیت دموکراسی مدرن (ارزش‌های لیبرالیسم و دموکراتیسم) با برداشت توصیفی از مشروعیت دموکراتیک (رضایت جامعه در کلیت و تنوع آن) با هم ترکیب شوند.

برای دسترسی به این مهم، لازم است که ساختار قدرت حکومت و دولت به نحوی اصلاح شود که به جای دوره‌ای و کوتاه شدن مشارکت مردم در امور مختلف اجتماعی و اتکا به مشارکت انتخاباتی، به دموکراسی مشورتی برای مداومت در مشارکت مردم بر پایه سازمان‌های مردم نهاد، اتکا کرد؛ به گونه‌ای که رابطه‌ی دیالکتیکی بین نهادهای دموکراسی صورت بگیرد و امکان نفوذ الیگوپلیستیک و عوام‌گرایانه را به حداقل برساند. عدم ارتباط حکومت با مردم و طرد نخبگان، هر دو منجر به انحراف پوپولیستی دموکراسی می‌شود و فضا برای ظهور اقتدارگرایان فراهم می‌شود. حضور مردم به شکل فعال در روند سیاست‌گذاری کشور، در قالب سازمان‌های مردم نهاد و تبدیل شدن این سازمان‌ها به کانال‌های ارتباط مردم با احزاب می‌تواند در اصلاح ساختار دموکراسی موثر باشد.

بدیهی است ارتباط با مردم در دموکراسی، نمی‌تواند به معنای تصدیق عوام‌گرایی باشد. گرایش به عوام در دموکراسی یعنی معنا کردن مردم به طبقه عوام و این یعنی زمینه‌ای برای نادیده گرفتن بقیه اقشار و طبقات مردم و ظهور اقتدارگرایی در پوشش مردم‌گرایی. محوریت نقش سازمان‌های مردم‌نهاد، به همه سلاقی و گروه‌ها از همه طبقات و اقشار، اجازه خودنمایی می‌دهد و بحران هویت را در صورت پیاده سازی درست این محورسازی، از بین می‌برد. همچنین، از تکثرگرایی افراطی جلوگیری می‌کند.

منابع

- ۱) آربلاستر، آنتونی (۱۳۸۵) دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ دوم، تهران: آشیان.
- ۲) آپلبام، آن (۱۴۰۰) غروب دموکراسی، ترجمه سیده راحله اسدیان سرخی، تهران: حکمت شادان.
- ۳) بشیریته، حسین (۱۳۸۶) آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)، چاپ هشتم، تهران: نگاه معاصر.
- ۴) پورفرد، مسعود (۱۳۸۵) مردم سالاری دینی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۵) حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۹۷) «مشروعیت چند لایه: تأملی در مبانی مشروعیت نظام سیاسی در سیره و کلام امام علی(ع)»، فصلنامه سیاست، سال ۴۸، شماره ۲، ۵۲-۲۷.
- ۶) دوبنوا، آلن (۱۳۷۸) تأمل در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: چشمه.
- ۷) دوتوکویل، آلکسی (۱۳۴۷) تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت‌ا... مقدم، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸) رستگار نامدار، شهروز (۱۳۷۳) «آریستوکراسی تازه»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۹، شماره ۴-۳، ۱۷-۲۳.
- ۹) رضوانی، محسن، سید محمد هادی مقدسی (۱۳۹۷) «افلاطون و نقد دموکراسی مدرن»، فصلنامه علمی-پژوهشی حکمت اسلامی، سال ۵، شماره ۱، ۱۷۷-۱۵۶.
- ۱۰) عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۹) بنیادهای علم سیاست، چاپ بیست و یکم، تهران: نی.
- ۱۱) عباس‌زاده مرزبالی، محسن (۱۴۰۱) «چهره ژانوسی پوپولیسم: دموکراسی‌زدایی یا دموکراتیزه کردن دموکراسی؟»، دولت‌پژوهی، سال ۸، شماره ۳۲، صص ۹۷-۱۲۸.
- ۱۲) قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.
- ۱۳) گلستانی سروانی، میترا و مصطفی‌عسکریان (۱۳۹۶)، «طراحی الگوی فرهنگ سازمان بهزیستی کشور در راستای توسعه پایدار به روش ساختاری-تفسیری»، اولین همایش ملی زنان، بازآفرینی شهری و توسعه پایدار، <https://civilica.com/doc/718036>
- ۱۴) لاکومب، روژه (۱۳۸۳)، بحران دموکراسی، ترجمه دکتر نورعلی تابنده، تهران: نشر باغ نو.
- ۱۵) مسعودی، جهانگیر، سید سجاد ساداتی‌زاده (۱۳۹۴) «رابطه اخلاق و سیاست»، فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری، سال دهم، شماره ۳، ۲۸-۱۹.
- ۱۶) میل، جان استوارت (۱۳۶۹)، تأملاتی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی.
- ۱۷) نجف‌پور، سارا و علی تدین‌راد (۱۴۰۱) «بررسی مقایسه‌ای الگوهای دموکراسی هابرماس، لاکلائو و

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱

موفه»، فصلنامه سیاست، دوره ۵۲، شماره ۱، صص ۲۲۵-۲۰۳.
(۱۸) هیوود، اندرو (۲۰۰۲)، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- 19) Debreczeni, J. (2009) Image [Arcmás]. Budapest: Noran Libr.
20) Dhawan, N., Fink, E., Leinius, J., & Mageza-Barthel, R. (2016) "Normative Legitimacy and Normative Dilemmas: Postcolonial Interventions", *Negotiating Normativity*, 1-23.
21) Enyedi, Zsolt (2016) "Paternalist populism and illiberal elitism in Central Europe", *Journal of Political Ideologies*, 21:1, 9-25.
22) Galston, William A (2018) "The Populist Challenge to Liberal Democracy". *Journal of Democracy*, V.29, Number 2, 5-19.
23) Mc Laverty, P. (2002) "Civil society and democracy", *Contemporary Politics*, 8(4), 303-318.
24) Peters, M. A. (2018) "The enlightenment and its critics". *Educational Philosophy and Theory*, 1-9.

یادداشت‌ها :

1 Demos

2 Keratos

۳. «روشنگری» یک کلمه یا نشانه است و نه پدیده‌ای واحد یا یکپارچه که پیوسته بر آن دلالت می‌کند. هیچ پدیده واحد یا یکپارچه‌ای وجود ندارد که بتوان آن را «روشنگری» توصیف کرد. پوکاک استدلال می‌کند که در حالی که ارتباطات مهمی بین کاربردهای مختلف این اصطلاح وجود دارد، «آنها را نمی‌توان به یک روایت تقلیل داد.» هیچ روایت واحدی وجود ندارد، بلکه فقط یک خانواده از روش‌های صحبت در مورد آن وجود دارد. (Peters, 2018: 4)

۴. برای مثال، در سطح گفتمان مبارزات انتخاباتی، حزب فیدز مجارستان کاملاً در جبهه ضد نخبه‌گرایی قرار می‌گیرد. به ویژه در دوره ۲۰۰۶-۲۰۱۰، لفاظی‌های حزب علیه «آریستوکرات‌های جدید»، «میلیونرهای مجلل»، «فره‌جویان» و «کلاه‌برداران» که از مجارستانی‌های معمولی استثمار می‌کنند، بود. اما، این حملات به‌طور محکم در مقابل دوگانگی مردم استوار نبود. مجارستانی‌های معمولی، معمولاً در تقابل با نخبگان مجارستانی قرار نمی‌گرفتند بلکه در مقابل نهادهای اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی و نمایندگان محلی آنها بودند: لیبرال‌ها و چپ‌های جهان‌وطن «بیگانه‌اندیش». (Eneydi, 2016: 14)

5 Conformism

6 Jobbik

7 Fidesz

